

طوری نگاهم می کند که انگار حرف مسخره‌ای زده‌ام. لو می‌دهم که می‌خواهم گزارش بگیرم.

- مشتری خیلی به جنس ایرانی علاقه ندارد... مارک‌های خارجی نمایندگی دارند، لباس‌هاشان را ضمانت می‌کنند، تولیدی‌های ایرانی هم باید کلاس کارشان را ببرند بالا... چه بخواهیم چه نخواهیم، مردم عقل‌شان به چشم‌شان است. این را که می‌گوید به سلوار روی میز نگاه می‌کنم:

- حالا واقعاً این‌ها ترک است؟

- لباس‌های این‌جا بله، ولی بعضی از همکاران مان نه. کار کارگاه‌های اطراف مشهد را به اسم کشورهای دیگر می‌فروشند.

- چرا؟

- این روزها جوان‌ها دنبال برند می‌گردند. لباس با برند خارجی بهشان بده، راحت با هر قیمتی می‌خرند. برندپوش بودن براشان مهم است.

همان، خیابان راهنمای

فروشگاه خیلی شلوغ است. بیشتر مشتری‌ها خانم‌های جوانی‌اند که یا در حال ورق‌زدن ژورنال لباس‌اند یا پرو کردن. کاغذپیواری‌های تیره‌ای که به مشک می‌زند و چراغ‌های زردرنگ، فضای مغازه را برایم عجیب کرده است. فروشگاه فقط لباس زنانه دارد و تمامش ترک است. همان‌طور که بین لباس‌ها گشت می‌زنم، یکی از دوستان قدیمی‌ام را با دوستانش می‌بینم. از این که این‌جا می‌بینمش تعجب می‌کنم. مطمئنم نه برندپوش است و نه دنبال مد. احوالش را می‌پرسم و سسین جیم می‌کنم. تازه ازدواج کرده. قرار است در مهمانی فامیل شوهرش شرکت کند.

- چاره‌ای ندارم. خانواده‌اش خیلی به مارک بودن لباس اهمیت می‌دهند.

- یعنی جداً به خاطر آن‌ها آمده‌ای مارک بخری؟

- بله... به روش‌های مختلف یادآوری می‌کنند که چقدر نوع لباسی که توی مجالس‌شان می‌پوشند براشان مهم است. قیمتش، جنسش، طرحش، خارجی بودنش... اصلاً شخصیت و فرهنگ و حتی سطح اجتماعی آدم را با لباس و مارکی که دارد ارزیابی می‌کنند. نمی‌خواهم فکر کنند آدم بی‌کلاسی‌ام. توی دلم خالی شده. از دوستش می‌پرسم چرا آمده اینجا؟

- لباس‌هاش خیلی قشنگ است.

بعد می‌خندد که:

- راستش مارک بودنش هم برام مهم است... آدم لباس مارک که می‌پوشد احساس شخصیت می‌کند. بهتر بین دوستان می‌تواند ابراز وجود کند. من که وقتی لباس مارک می‌پوشم احساس برتری می‌کنم. اعتماد

به نفسم هم بالا می‌رود!

همان، خیابان احمدآباد

حراج فصل است؛ توی فروشگاه‌ای که اسمش برزند بودنش را داد می‌زند. در سه طبقه مجزا لباس مردانه، زنانه و بچه‌گانه عرضه می‌کند. فروشگاه شلوغ است، آن قدر که در قسمت صندوق، مردم یک صف طولانی کشیده‌اند. غیر از دو سه تا مرد، بقیه خانم‌اند. حداقل

باید نیم‌ساعتی توی صف باشی تا نوبت برسد. از شلوغی، هوای سالن گرفته است. می‌روم طبقه دوم. اینجا باز کلی مادر بچه‌بغل می‌بینم. قیمت‌ها به لباس‌ها آویز شده و نیازی به پرسیدن از فروشنده‌هایی که لباس متحدالشکل پوشیده‌اند نیست. کلاه پسرانه 50 هزار تومان، یک جفت جوراب 24

هزار تومان و ... راهی طبقه سوم می‌شوم، طبقه لباس‌های زنانه. درست حدس زده‌بودم، با این که بعد از ظهر است شلوغ‌تر از دو طبقه دیگر هم هست. آن قدر که نمی‌شود راحت راه رفت. برای همین هم باید از خیر خیلی از رگال‌ها بگذری. کنار یکی از رگال‌ها، روی سکو، خانمی حدوداً 45 ساله نشسته که تعداد زیادی لباس توی سبد خریدش است. می‌پرسم:

- جنس‌شان خوب است؟

- بیشتر از جنس، قیمتش خیلی خوب است. همین لباس قبل حراج 300 هزار تومان بود، الان شده 150 هزار تومان.

- اصل است دیگر؟

- بله، مارکش که روش هست!

- ببخشید، شما همیشه از

این فروشگاه خرید می‌کنید؟

جنس‌هاش آنقدر ارزش دارد که

اینقدر پول بدهیم؟

- قیمت‌های اینجا آنقدر بالاست

که موقع فروش معمولی‌ش

اصلاً نمی‌شود خرید کرد.

خودم راستش قبلاً از این‌جا

خرید کرده‌ام. شانس بوده. یک جفت کفش خریدم، یک ماه نپوشیده خراب شد. اما یک تیرتش خیلی

برایم کار کرد... بیشتر هم برای بچه‌ها خرید می‌کنم. بچه‌ها می‌گویند همین که خارجی است ارزش دارد.

مزیت جنس خارجی به جنس ایرانی را که می‌پرسم لبخندی می‌زند:

- من که خیلی به ایرانی و خارجی‌اش نگاه نمی‌کنم، بیشتر به طرح و مدلش کار دارم. خودمانیم، ایرانی‌هاش خیلی قشنگ نیستند.

- اگر قشنگ باشد می‌خرید؟

- خودم آره.

و با دست پکی از رگال‌ها را نشانم می‌دهد و توصیه می‌کند حتماً یکی از بلوزها را انتخاب کنم. پشت همان رگال، چهار تا خانم جوان نزدیک می‌شوند. یکی‌شان می‌گوید:

- چه خووب، پیراهنه قبل تخفیف 400 هزار تومان بوده.

دوست کنارش می‌گوید:

- امارنگش خیلی قشنگ نبود. خیلی هم ساده بود. بقیه با چشم‌های گردشده نگاهش می‌کنند و می‌گویند: «دیوانه...!» یکی‌شان همان‌طور که لباسی را با دست بالا گرفته و جلوی چشمش جلو و عقب می‌برد می‌گوید:

- ساده بود، اما خارجی بود... بعدش هم، این مارک را هیچ جای دیگری نمی‌توانی با این قیمت بخری.

و انگار که چیز مهمی یادش افتاده باشد برمی‌گردد و می‌گوید: فقط به کسی نگویی از حراجی خریدی! اصلاً خریدی، خوشت نیامد مال من.

بلوزها را نگاه می‌کنم. طرح‌های ساده، ساده، 50 هزار تومان. خیلی از لباس‌های رگال‌های دیگر هم طرح و مدل خاصی ندارد. یک پیراهن ساده با یک گل کنار کمرش، یک بلوز سفید که سرآستینش نواردوزی شده... سر و صدا چشمم را به تجمعی در یک سمت سالن هدایت می‌کند. توی همان شلوغی، برچسب «70 درصد تخفیف» روی رگال عقل از سرم می‌پراند! یعنی می‌شود لباس مارک‌دار اصل را 70 درصد تخفیف بزنند؟ به سختی خودم را به رگال‌های هفتاد درصدی می‌رسانم. یکی مانده‌است و یکی هم پیراهن. از خانمی که سه تا پیراهن برداشته می‌پرسم:

- حالا جنسش اصل است؟

گوشم را تیز می‌کنم تا وسط

شلوغی صدایش را گم نکنم.

- فکر نمی‌کنم! دفعه پیش روی

یکی از لباس‌هایی که خریده بودم

زده بود made in china...

- می‌گم قیمت‌هاش بالا نیست؟

ایرانی‌اش را نمی‌شود ارزان‌تر

خرید؟

خانم که به سر و وضعش حساسی

رسیده، با چندش بدی می‌گوید:

- به درد نمی‌خورد... جنسش خوب نیست... توی

فامیل هم آبرو داریم...

قبل از این که چیز دیگری بپرسم، عاقل‌اندر سفیه

براندازم می‌کند و با لب و لوجه آویزان از کنارم رد

می‌شود. می‌ایستم و دور و برم را نگاه می‌کنم. هر چه

به عصر نزدیک‌تر می‌شود، شلوغ‌تر می‌شود. ترجیح

می‌دهم بی‌خیال گشتن در فروشگاه‌های دیگر شوم. از

کنار جمعیتی که بالشت‌های عجیب چندانچندتا لباس

انتخاب می‌کنند، آرام می‌گذرم. خودم را می‌کشانم

سمت در خروجی. و می‌زنم توی هوای آزاد.

یکی‌شان همان‌طور که لباسی را با دست بالا گرفته و جلوی چشمش جلو و عقب می‌برد می‌گوید: ساده بود، اما خارجی بود.

این روزها جوان‌ها دنبال برند می‌گردند. لباس با برند خارجی بهشان بده، راحت با هر قیمتی می‌خرند. برندپوش بودن براشان مهم است.